

## فصل ۱۴

### یک وضعیت آشفته

با بازگشت به خانه شماره ۱۲ میدان گرمولد هری مثل همیشه افسرده شد، اما این دفعه خیلی به خاطر فاطرات مربوط به پدر فوانده مرموع فود، سیریوس بلک، که خانه را از او به ارث برده بود، بلکه از خالی بودن و احساس تنهایی کردن در خانه بزرگ بود. در گذشته، خانه به خاطر حضور دوستانش و استفاده شدن خانه توسط محفل ققنوس، شلوغ بود. محفل دیگر نمی توانست به علت خیانت سیوروس اسنیپ، یک عضو سابق محفل، به قرارگاه از آنجا استفاده کند. قبل از اینکه دامبلدور بمیرد، خانه توسط طلسم راز داری محافظت می شد، اما از آنجاییکه دامبلدور راز دار بود و الان مرده بود، اسنیپ احتمالاً می توانست آدرس را به هر کسی بدهد. عجیب این بود که تا آنجا که کسی می دانست نه اسنیپ، ولدمورت و نه هیچ یک از مرگ فوارانش از زمان مرگ مدیر سعی در حمله به خانه شماره ۱۲ میدان گرمولد نکرده بودند.

تانکس، مک گونگال و تعداد کمی دیگر هری را به خانه اش اسکورت کرده بودند و سپس مک گونگال هری را در مورد چند طلسم که برای جاننشین کردن طلسم ضد آپارات کردن، به علاوه مفاظ های دیگر که هری فقط نیمی از آنها را فهمید، راهنمایی کرد. او همچنین چند عمل لازم برای کنترل شبکه پرواز به سمت خانه انجام داد، تصمیم گرفت تمام شبکه را در آشپزخانه ببندد و همچنین اجازه استفاده از شبکه در اتاق نشیمن را به تعداد محدودی که دارای اجازه کتبی از طرف هری باشند محدود کرد. متی با این مفاظ ها، محفل دیگر از خانه استفاده نمی کرد چراکه در حقیقت نمی خواست که فطر کند، اما

مداقل هری در یک امنیت نسبی در خانه زندگی می کرد. هر اتفاقی که می افتاد، نسبت به شماره ۴ پریوت درایو بعد از سی و یکم جولای، تولد هری، امن تر بود.

بعدا در بعد از ظهر، هنگامی که از روی بیکاری با تانکس گپ می زد، لوپین آمد که به هری برای آخرین مفاظ روی اقامتگاه کمک کند. تانکس رفت که به کار های کار آگاهی خود برسد و لوپین و هری تنها ماندند. هرکدام فکر کرد که دیگری چقدر در زندگی اش زیان دیده است؛ بدون اینکه زیان های خودشان را مساب کنند. علاوه بر آن هری برای استاد سابق خود، که مالا در دنیای جادوگری به عنوان یک گرگینه شناخته می شد، و به همین دلیل در معرض تبعیضی فشن قرار داشت، افسوس می خورد. لوپین برای ممفل کار می کرد، اما از داوطلب ها تشکیل شده بود. به عبارت دیگر، لوپین دارای کار درآمد زایی نبود و تنگدستی مالی او خیلی هری را که بدون اینکه سزاوارش باشد یک مرد ثروتمند جوان بود و نگرانی در مورد مسائل مالی نداشت، پریشان کرده بود. مرد جوان در مورد خیلی از مسائل نگران بود اما طلا در میان آنها جای نداشت.

موقعی که تانکس رفت، هری احساس کرد که می تواند با آخرین دوست زنده پدر خود صحبت کند. " پروفیس... منظورم اینه که ریموس، چی می تونی درباره مسائلی که داره اتفاق می فته برام توضیح بدی؟"

" خوب هری، من می تونم خیلی چیزها رو به تو بگم، چون اتفاق فاصی رخ نداده. ولدمورت از زمان مرگ دامبلدور خودش رو پنهان کرده. چندین ممله بعد از مراسم خاکسپاری اتفاق افتاد، اما در دو هفته اخیر اتفاقی رخ نداده. از

من نپرس چرا، چون کسی نمی دونه. البته هیچ فبری هم از اسنیپ نیست، که من فکر می کنم در کنار ولدمورت داره می خنده." ریموس این جمله آفر را با همان تلفی گفت که هری آن را احساس کرد.

هری پرسید، " از محفل چه فبر؟ تانکس گفت که الان دپار بی نظمی شده."

ریموس قبل از جواب دادن مکث کرد و سپس گفت، " هری، من مدس می زنج که تو به همون اندازه بدونی. محفل در بی نظمی کامل به سر می بره. تعداد کمی از اعضا فکر می کنند که بهتره محفل منمل بشه و ولدمورت برای وزارتفونه باقی بمونه." هری پوزفندی به این عقیده زد و ریموس با سرش موافقت خود را اعلام کرد، " احساس من هم درست همینه، هری. قسمتی از گروه دوست داره که من یا آرتور ویزلی رئیس محفل باشیم در مالیکه قسمت دیگر کینگزلی شکلبولت رو ترجیح می ده. مشکل اصلی این نیست که چه کسی رهبر جدید، هر چند که متما مهمه، مشکل اصلی اینه که محفل نیروی خودش رو از دست داده. کسی دوست نداره که یک استراتژی منسجم برای مقابله با ولدمورت ارائه کنه. هری، من دوست داشتم فوشبین باشم اما کارها خوب پیش نمی ره."

در واقع هری می توانست فقط با نگاه کردن به ریموس این را بگوید. مرد میانسال به نظر می رسید در سه هفته اخیر ده سال پیرتر و نمیف تر شده باشد. برای خودش عجیب بود که فیلی در مورد وضعیت محفل نارامت نشده بود، و در حقیقت فقط کمی علاقه مند بود. بعد از اینکه برای دو سال دوست داشت که عضوی از محفل باشد، هری مالا می دانست که باید از آن جدا باشد. دامبلدور هرگز به هیچ کداه از اعضای محفل در مورد پیش گویی و جان

پیچ ها مطلبی را نگفته بود. اگر دامبلدور احساس کرده بود که محفل را از این اطلاعات بی خبر نگه دارد، پس باید دلیل خوبی برای این کار داشت. ولدمورت هنوز از کل پیش گویی با خبر نبود، و لازم بود هری از آن مراقبت کند.

" شما مرد ها فیلی زود باید به یک توافق برسید، " هری نظری از روی نا رضایتی داد. " من فکر می کنم که شما یا آقای ویزلی می تونید رهبر های خوبی باشید، یا حتی کینگزلی. شما فقط باید یکی رو انتخاب کنید و سپس به کار خود ادامه بدهید. "

" تو کاملا در ست می گی، هری، و آرتور، کینگزلی و من هر سه پیشنهاد کردیم که به نفع دیگری کنار بریم، اما این خودش باعث دعوا های بیشتر می شه. " ریموس به صندلی خود تکیه داد و آهی کشید، " وضعیت آشفته ای هست، هری. "

هر دو مرد در افکار خودشان غرق شدند، هر چند که موضوع افکارشان متفاوت بود. سرانجام لوپین سر خود را تکان داد و ایستاد. " هری، بهتره که فعلا کار های دم دست رو انجام بدهیم. "

برای تعیین یک راز دار جدید، مراحل مختلفی باید طی می شد. اولین آنها این بود که خانه را دوباره شماره گذاری کنند، و گرنه، هر کسی که آدرس شماره ۱۲ میدان گریمولد قبلا به او داده شده بود هنوز می توانست که خانه اربابی را پیدا کند حتی اگر یک راز دار جدید برای خانه انتخاب شده باشد. فوشیفتانه شماره گذاری مجدد خانه به آسانی گذاشتن یک شماره جدید روی در ورودی بود. هری تصمیم گرفت که به افتخار روز تولدش، شماره ۱۷ را انتخاب کند،

بنابراین ریموس ۲ را به ۷ تغییر شکل داد و سپس دو شماره به روی در جلویی خانه با یک طلسم پسبنده، پسباند. اکنون خانه شماره ۱۲ میدان گریمولد تبدیل به خانه شماره ۱۷ میدان گریمولد شده بود، و هرکس که به آدرس اول مراجعه می کرد، قادر به دیدن چیزی نبود، حتی اگر از محل آن هم مطمئن بود. هری سرش را تکانی داد و با خود فکر کرد که، " جادو شگفت انگیز هست."

البته مهمترین تصمیم یافتن شخصی به عنوان راز دار بود. هری و ریموس تمامی اشخاص ممکن را نام بردند: هرمیون، رون، ریموس، تانکس، مک گونگال، هاگرید، آرتور یا مالی ویزلی، حتی فرد و جرج ویزلی ( با وجود اینکه آنها متوجه سردرگمی احتمالی و یا شومی ای که دوقلوهای شوخ طبع می توانستند با آن انجام دهند، شدند. این تصمیم گیری آنقدر مهم و سخت بود که هری و ریموس بار ها شایستگی افراد را بر اساس نقاط مثبت و منفی هرکدام بررسی کردند. در مرتبه اول هری به احتمال گیر افتادن هر یک از این افراد و مجبور شدن او به دادن اطلاعات بوسیله شکنجه یا محجون راستگویی، فکر می کرد. هری فکر کرد که راز دار باید کسی باشد که هری کاملا به او اعتماد دارد و ولدمورت و نوکرانش به او مظنون نشوند.

ناگهان چراغی در ذهن هری روشن شد. هری پرسید: " ریموس، آیا راز دار باید متما انسان باشد؟ ما در مورد هاگرید و تو در مورد اینکه راز دار باشید مرف زدیم، اما با اینکه احمقانه است، قانونا هیچ کدومتون آدم مساب نمی شوید. حداقل نه کاملا انسان." هری کاملا مطمئن نبود که چگونه آن را توضیح دهد، اما ریموس سرش را به نشانه فهمیدن تکان داد.

" بله، من یادم می یاد که در مورد همین مسئله با پدر و مادرت و دامبلدور صحبت کردیم، و دامبلدور گفت که من می تونم که راز دار باشم، خوب من فکر می کنم که یک غیر انسان می تونه این کار رو بکنه. برای پی؟ به پی فکر می کنی؟" ریموس در حالیکه ابرو هایش را بالا گرفته بود این را پرسید.

" خیلی زود بهت می گم، اما اول دوست دارم کمی در موردش فکر کنم. ریموس، مشکلی نیست که منو برای نیم ساعت یا همین مدودا ترک کنی. قول می ده که تا اون موقع تصمیم رو گرفته باشم."

ریموس پرسید، " البته، به هر حال خودم باید در مورد چند چیز مطمئن بشوم. ممکنه به من یک اجازه نامه کتبی برای استفاده از شبکه پرواز بدی؟"

هری بلافاصله نوشت " ریموس لوپین مجاز به استفاده از شبکه پرواز در خانه شماره ۱۷ میدان گریمولد می باشد،" که هری امیدوار بود که نتیجه بخش باشد. ریموس نوشته را خواند، سرش را تکان داد و لمظه ای بعد در نوری از شعله ها رفت.

وقتی که مطمئن شد که ریموس رفته است، با صدای بلند گفت، " دابی، ممکنه لطفا به اینجا بیای؟" هری هنوز کاملا جمله اش را تمام نکرده بود که دابی با صدای پاپی آمد. او به طور فاصی خوب لباس پوشیده بود، حداقل از نظر دابی، از آنجاییکه که جن لباس های مختلفی با رنگ های گوناگون پوشیده بود که تمامی بدن او را جز صورت و دستانش را پوشانده بود. هری خیلی سعی کرد که فنده پنهان خود را سرکوب کند.

" هری پاتر، قربان، " دابی با شور و هیجان منمصر به فرد خود شروع کرد، " هری پاتر دابی را صدا کرد. دابی فوشمال می شه که در خدمت هری پاتر باشه. "

" ممنونم دابی. خیلی از آمدنت به اینجا ممنونم. " هری مکث کرد در حالیکه جن کوپک در جلوی او پاهایش را تکان می داد. خیلی مطمئن نبود که چگونه شروع کند. با پیدا نکردن راهی بهتر، هری پرسید، " دابی، تو می دونی راز دار کی هست؟ "

" اوه بله، هری پاتر، دابی می دونه. دابی حرف ارباب ها، ارباب های بد، موقعی که در مورد راز دار ها حرف می زدند، شنید. دابی فکر می کنه راز دار ها راز خانه مفظ می کنند، ولی دابی نمی دونه که اون چه جوری کار می کنه. ارباب ها هرگز به دابی چیزی نمی گفتند، دابی فقط از ارباب هایش شنید. " دابی به شیوه پیچیده خودش توضیح داد. هری با روش سخن گفتن دابی آشنایی داشت و منظور او را کاملا فهمید.

" درسته. خوب دابی، من می خواستم بدونم که تو می تونی قبول کنی که راز دار من برای این فونه باشی. این کار اینجوری هست که هیچکس نمی تونه به این فونه بیاد مگه تو آدرس رو بهشون نداده باشی، چه به صورت نوشته یا به صورت شفاهی. این راهی هست برای اینکه کنترل بکنیم که چه کسی می تونه به این فونه بیاد، چونکه من می خواهم اینجا در امنیت باشم. " هری بیشترین تلاش خودش را کرد که تا آنجاییکه می تواند این موضوع را تا آنجا که می تواند آسان توضیح دهد، اما این کار راحتی نبود چونکه هری خودش در فهمیدن کامل این موضوع مشکل داشت. پس یک فکر نگران کننده به ذهن هری آمد. " دابی، نوشتن بلدی؟ "

" بله هری پاتر، دابی می نویسه. دابی نمی تونه فیلی فوب بنویسه اما دابی می تونه بنویسه. اگر هری پاتر به دابی کمک کنه، اونوقت دابی بهتر می تونه بنویسه."

" این فوبه، دابی، من می تونم در اون مورد به تو کمک کنم، و اون کار فیلی هم سفت نیست. چی فکر می کنی، دابی، دوست داری راز دار من باشی؟" هری پرسید.

دابی لرزید، احساسات بر او غلبه کرد، و برای مدود نصف دقیقه نتوانست حرفی بزند و سعی کرد که گریه شادی خود را کنترل کند. سرانجام او توانست جواب دهد، " هری پاتر جادوگر بزرگی است. فقط هری پاتر هست که می تونه فکر کنه که از یک جن فانگی کوچک بخواد که راز دار باشه. دابی احساس افتخار می کنه، اما دابی متعجب هست که چرا هری پاتر یکی از دوستانش رو انتخاب نمی کنه، دوست ویزل خودش یا دوست گرنجر خودش."

" من به اونا فکر کردم دابی، اما فکر می کنم که تو بهترین گزینه باشی. من به تو اعتماد دارم، و تو ثابت کرده ای که به من خیانت نمی کنی. و هیچ کس به این فکر نمی کنه که من برای راز دار از یک جن فانگی استفاده کنم، به خصوص ولدمورت و مرگ خواران او که بیشتر از دو تانیه به جن های فانگی فکر نمی کنند. اما من بهتر می دونم، دابی. من می دونم که جن های فانگی قوی و فوب هستند، اما برای قرن های زیادی توسط جادوگران با آنها بد رفتاری شده. با بودن تو به عنوان راز دار من، کمک فیلی بزرگی به من فواهی کرد، دابی، از آنجاییکه که من یک وظیفه مهم برای انجام دادن دارم، و می خوام مطمئن باشم که فونه ام امن هست."

" البته که دابی قبول می کنه. دابی فوشماله که راز دار باشه. ممنون هری پاتر، دابی به شما فیانت نمی کنه، " دابی موفق شد که بین حق هق گریه اش حرف بزند. او سپس شروع به فکر کرد، و هری چیزی نگفت چون می توانست ببیند که دابی حرف های بیشتری برای گفتن دارد. " دابی نگران هم هست، هری پاتر. چه اتفاقی میفته اگر دابی دستگیر بشه توسط جادوگران بد و جادوگران بد دابی به دابی آسیب برسوند. دابی ممکنه شماره های فونه رو بگه اگر دابی خیلی بد صدمه ببینه. "

هری گفت، " این درسته، ولی به همون اندازه برای جادوگران هم ممکنه اتفاق بیفته. به هر حال من می فهمم، من دوست ندارم که فکر کنی که باید متما راز دار من بشی. تو باید بدونی که این ممکنه خطرناک باشه. اگر قبول نکنی، من از دستت عصبانی نمی شم. "

دابی توضیح داد، " هری پاتر متوجه نیست. دابی دوست داره که راز دار باشه. دابی به فطر نمی ترسه. اما دابی می تونه راز دار باشه و تونه که آدرس فونه رو به جادوگران بد بده، متی اگه جادوگران بد با دابی بد رفتاری کنند. "

هری مطمئن که چگونه این کار انجام می شه، بنابراین او پرسید، " چگونه می تونیم اون کار رو انجام بدیم، دابی؟ "

دابی مکثی کرد و به نظر می رسید از چیزی که می خواست بگوید مطمئن نبود. " هری پاتر می تونه دابی رو برده خودش بکنه. اونوقت دابی نمی تونه

شماره های فونه رو به کسی بده، نمی تونه اگر هری پاتر دستور بگه نه. " دابی می لرزید، اما محکمتر از قبل نیز ایستاده بود.

هری شوکه شد. " دابی، من نمی فوام تو برده من بشی. تو دوست منی، و تو یک دوست فیلی فوب هستی. برده داری یک چیز بدی هست. من قبلا کریچر رو به عنوان برده داشتم، و من از این موضوع متنفرم. من آگه می تونستم اون رو آزاد می کردم، اما... "

" دابی می دونه که هری پاتر یک جادوگر بزرگ هست و به یک برده امتیاج نداره. ولی دابی می دونه که کاری که هری پاتر باید بکنه مهمترین کار هست. کاری که هری پاتر باید بکنه به جن های فانگی هم کمک می کنه. دابی فکر می کنه دابی می تونه به هری پاتر کمک کنه، اما جن های فانگی آزاد به خوبی اسرار رو مفظ نمی کنند. جادوگران بد می تونند کار های بد بکنند و جن فانگی آزاد رو مجبور به افشای اسرار بکنند. اما جن های فانگی برده نمی تونند اسرار رو فاش کنند اگر اربابشان به آنها دستور داده باشه که اسرار رو فاش نکنند، حتی اگر جادوگران بد جن فانگی برده رو مجبور کنند که همچون راستگویی را بفورده.

که چه اتفاقی در اینجا دارد رخ می دهد. هری از خودش پرسید، در حالیکه دستش را در موهایش می کشید. این اصلا چیزی نبود که او انتظار داشت، ولی او باید می پذیرفت که دابی به یک نکته مهم اشاره کرده است. دابی می تواند وارد مکان هایی شود که یک جادوگر نمی تواند. جن های فانگی دارای جادوی قدرتمند مخصوص به خودشان هستند که می تواند برای ماموریت مفید باشد، اما دابی به خوبی می دانست که نمی تواند مقاومت کند اگر

توسط «جادوگران بد» شکنجه شود یا به او محبوس راستگویی داده شود. با این حال هنوز ایده برده کردن دابی نفرت انگیز بود. او ایستاد و در اتاق، در حالی که عمیقا در افکار خود غرق شده بود، قدم زد در حالیکه دابی با حالت عصبی ایستاده بود، نمی دانست که آیا چیز بیشتری بگوید یا نه.

بعد از زمانی که چندین دقیقه به نظر می رسید، سرانجام هری رو به دابی کرد و گفت، " دابی، هنوز تصمیم نگرفته ام، اما لطفا به چند سوال من جواب بده. من چه جوری می تونم تو رو برده خودم بکنم در حالی که تو قبلا آزاد شده بودی؟ من فکر می کردم که جن ها اگر به صورت برده متولد می شدند برده بودند."

" هری پاتر درست می گه، یک جن خانگی وقتی برده هست که برده به دنیا اومده باشه. اما یک جن خانگی آزاد می تونه یک برده بشه اگر جن خانگی آزاد موافق باشه." دابی هنوز به طور عصبی تکان می خورد، و دستانش در هنگامی که حرف می زد به شدت تکان می خورد. " دابی فکر می کنه دابی باید به هری پاتر کمک کنه. دابی می تونه کار هایی رو بکنه که جادوگران نمی تونند. دابی می تونه به جا هایی برود که جادوگران نمی تونند. اما دابی می تونه اسرار رو فاش بکنه اگر یک جن خانگی آزاد باشه، دابی نمی تونه کمک بکنه اگر جادوگران بد با دابی کار های بد انجام بدهند. فقط یک جن خانگی برده نمی تونه چیزی بگه."

هری به خود یاد آوری کرد که این یک جنگ است، نه یک بازی. گاهی اوقات در یک جنگ، باید اقدامات نافوشایندی را انجام داد. تمامی مسایل در ذهن هری نشان می داد که دابی درست می گوید. برده کردن دابی بیشتر یک

تاکتیک هوشمندانه در این جنگ بود، هرچند که مخالف با تمامی اعتقادات هری باشد.

" بسیار فوب دابی، من با اینکه دوست ندارم این کار رو انجام بدهم، اما منظور تو رو می فهمم. دابی، تو یک جن فانگی فیلی فوبی هستی که می خواهی آزادیت رو از دست بدی تا به من در شکست دادن ولدمورت کمک کنی، چونکه این کاری هست که من باید انجام بدم. قبل از اینکه آفرین تصمیمت رو بگیری، باید بدونی که این کار بی نهایت خطرناک است. ممکنه من بمیرم، و اگر تو برده من بشی، ممکنه تو هم بمیری. من می خوام کاملا با تو روراست باشم، دابی. قبول نکن که برده من بشی اگر نمی تونی این رو قبول کنی." صدای هری با احساس می لرزید، و او احساس کرد که دستانش بدون اراده تکان می خورد.

" دابی از مرگ نمی ترسه. دابی باید کمک کنه هری پاتر جادوگر سیاه رو بکشه. جادوگر سیاه فیلی فیلی بد هست. فیلی بد برای جادوگران و فیلی فیلی بد برای جن های فانگی. دابی قبول می کنه که برده هری پاتر باشه. دابی می دونه که هری پاتر با دابی بد رفتاری نمی کنه." دابی با یک وقار ساده صحبت کرد که هری فیلی تمت تاثیر قرار گرفت.

جن فونگی با غروری که هری را تمت تاثیر قرار داد گفت :

- دابی از مرگ نمی ترسه . دابی باید به هری پاتر کمک کنه تا جادوگر سیاه را نابود کنه . جادوگر سیاه فیلی فیلی بد است . فیلی بد با جادو گران و فیلی

خیلی بد با جن های فونگی . دابی قبول می کنه که برده هری پاتر باشه . دابی می دونه که هری پاتر کار بدی با او انجام نمی ده.

هری قبل از اینکه مرفی بزند فکر کرد که آیا این تنها راه است ؟ آیا او این حق را دارد که موجود زنده دیگری را برده خودش کنه ، حتی اگر با میل و رضایت آن باشد؟ و بالاخره با تعیین شرایطی تصمیم خود را گرفت. و با جدیت گفت :

- دابی اگه تو هنوز هم موافقی ، ما این کار را انجام میدیم . من تو را با میل خودت به بردگی خودم در می آورم . اما به تو قول می دم که تو فقط اسما برده من باشی ، در قلب من تو همیشه دوست منی نه برده و وقتی که ولدمورت شکست بخورد یا من در این نبرد کشته شوم تو آزاد خواهی شد. و اگه زنده موندی ، هر کاری از دستم بر بیاد انجام می دم تا وضعیت جن های فونگی و رفتار جادو گران با شما ها بهتر بشه.

دابی در حالی که حق می کرد گفت :

- هری پاتر جادوگر بزرگیه ، دابی قبول می کنه که برده هری پاتر باشه . در حالی که دابی هرگز قبول نمی کرد برده جادو گر دیگری بشه اما هری پاتر جادوگر بزرگیه و به کمک دابی نیاز داره.

-بسیار خوب دابی ، حالا که مجبوریم پس بیا این کار را انجام بدیم . اما من نمی دونم چه جوری انجامش بدم . البته من هنوز ۱۷ سالم هم نشده به خاطر همین ما باید بدون در افتادن با وزارت جادو انجامش بدیم . یعنی باید تا چند روز دیگه که روز تولدمه صبر کنیم ؟

- هری پاتر هیچ احتمالی به چوب جادو ندارد . هری پاتر باید تنها دست خود را بر سر دالی بگذارد و بگوید "دابی من تو را برده خود اعلا می کنم " و چون دابی یک جن فونگی آزاد است هیچ اتفاقی نمی افند ، تا زمانی که دابی جادوی جن های فونگی را انجام بده . هری پاتر این جادو را مس فواهد کرد اما هیچ دردی نفواهد داشت . بعد از اون دابی برده هری پاتر می شه.

هری در حالی که نگاهی به شومینه داشت گفت:

- بسیار خوب ، پس بیا تمومش کنیم . ریموس هر لحظه ممکنه برگرده .

نمی فوام که چیزی از این موضوع بدونه . تو ماضری؟

دابی سر خودش را تکان داد. سپس هری دست راست خود را بر سر دابی

گذاشت و با لحنی استوار و صدایی بلند ؛ که گویی باید به این شکل ادا می

شد ، گفت :

-بدین وسیله من تو را برده خود اعلا می کنم .

بلافاصله دابی با دست راست خود حرکتی دایره وار را آغاز و هم زمان کلماتی را بیان کرد که هری از آنها سر در نمی آورد . بعد از چند لمظه دابی حرکت دست خود را متوقف کرد اما به زمزمه وردهای مخصوص جن ها ادامه داد و زمانی که پایان یافت ، هری نور سبزی را در اطراف دابی و بازوی خود دید . این تشعشع سبز باعث کرفتی بازوی هری شده بود اما او می دانست که نباید دست خود را حرکت دهد. مدود ۱۰ الی ۱۵ ثانیه کرفتی به همراه این تشعشع سبز از بین رفت . دابی هیجان زده قدمی به عقب رفت و یکی از سه کلاهی که بر سر داشت را به هری داد. و همه چیز تمام شد.

هری با نگاه کردن به برده اش ، وجود چیزی را در گلویش احساس کرد ، حالا دارای مسئولیت دیگری هم بود ، دلیل دیگری برای شکست دادن ولدهورت پیدا کرده بود . دابی حرفی نمی زد اما با نگاهی آرام او را می نگریست. و هری را به این فکر انداخت که شاید دابی با برده شدن دوباره ، به آرامش رسیده است. این یک موضوع پیش پا افتاده برای یک جن خانگی بود. موضوعی که به خوبی می شناخت. هری بلافاصله تصمیم گرفت برای پیشگیری از بعضی مشکلات اقدام کند.

- بالاخره تموم شد دابی ، حالا من چند تا دستور دارم که میخوام بهت بگم .  
اول اینکه تو به هیچ کس نمی گئی که برده منی تا وقتی که من به تو اجازه  
بدم . این موضوع بین من و تو می مونه. مخصوصا نباید به هرمیون بگی ،  
چرا که گفتن تو همونو مردن من همون . دوم اینکه تو نباید به هر دلیلی  
خود تو تنبیه کنی متی اگه فکر کنی که کار اشتباهی انجام دادی . فهمیدی؟

هری با جدیت این را از دابی پرسید و دابی فقط سر کویچکش را تکان داد.

- فیلی فوبه . چون تو برده من شدی من نمی تونم به تو حقوقی بدم اما  
می تونم اگه بخوام به جورایی بهت پول بدم . بنابراین تو هر ماه از من ۱۰  
گالیون کادو می گیری. و هفته ای یک روز هم آزادی تا هر کاری خواستی انجام  
بدی .

اکنون وجدان هری آرامتر شده بود . اما هنوز هم ترجیح می داد هرمیون این  
موضوع را نفهمد. چرا که گاهی اوقات او می توانست متی از ولدمورت هم  
خطر ناک تر باشد.

با شنیدن سرو صدا از طرف شومینه ، هری دانست که ریموس در حال  
برگشتن است.

- چند دقیقه همین جا بمون دابی ، باید با ریموس صحبت کنیم.

ریموس با حالتی دلنشین که خبر از اصالت وی و نشان دهنده استفاده مکررش از آتش شومینه را می داد قدم از شومینه به خارج نهاد. و در حالی که فاکستر ها را از روی شانه اش می تکاند پرسید:

- فوب هری بالاخره چه تصمیمی گرفتی؟

هری که احتمال می داد ریموس با انتخاب وی موافقت نکند با لمن ممکن است که به ریموس بفهماند او انتخاب خود را کرده است پاسخ داد:

-من دابی را به عنوان رازدار فانه ام انتخاب کردم .

ریموس که تا آن لحظه متوجه مضور جن فونگی نشده بود با تعجب فریاد زد:

- دابی؟ تو مطمئنی هری؟ یعنی، منظورم اینه که من تا به حال نشنیده

که یک جن فونگی رازدار فونه ای باشه. اما این می تونه یک مزیت هم

باشه، مگر نه؟

هری از فرصت استفاده کرد و پاسخ داد:

- دقیقا. جادو گران به قدری جن های فونگی را حقیر می شما رند که باور

نمی کنند جادوگری آنها را انتخاب کند. اما من به دابی به اندازه تمام جادو

گرانی که می شناسم اطمینان دارم و اونو به عنوان فردی با استعداد و

کاردان می شناسم.

و چون هری هنوز اثری از شک و دودلی در پشیمان غارتگر قدیمی می دید ادامه

داد:

- دابی می تونه بنویسه و ماضره هر کاری که لازم باشه انجام بده تا یک رازدار

بشه . تو گفتی یک موجود غیر انسان هم می تونه رازدار بشه، بنابراین هیچ

دلیلی وجود نداره که من اونو رازدار خودم نکنم. من در این مورد فکر های

خودم را کرده ریموس، و دابی رازدار من خواهد بود.

ریموس در حالی که به فکر فرو رفته بود که چگونه می تواند به مخالفت بر

خیزد گفت: "

- بسیار خوب هری ، حق با توه. تنها لحظه ای تعجب کرده بودم. می خوامی

شروع کنیم ؟

هری در حالی که به تدارکات ، معجون یا هر چیز عجیب و غریب در دنیای

جادوگری فکر می کرد پاسخ داد:

- آره همین الان ،البته اگه امکانش باشه.

ریموس در جواب گفت:

-خوب ، ما می تونیم الان شروع کنیم اما چون زمان می بره باید صبور باشیم. این امر مثل اجرا کردن یه ورد، ساده نیست و امتیاج به تدارکاتی داره که من قبلا انجام داده ام. و فردا به اتمام خواهد رسید .

هری شگفت زده پرسید:

- واقعا فردا ؟ خیلی خوب پس شروع کنیم .

در طول ساعات بعد هری جزئی از پیچیده ترین جادویی بود که تاکنون به عمر خود دیده بود. در حقیقت ، معجون برای هر سه آنها تهیه شده بود که هر کدام باید در زمان معینی می نوشیدند. این سوال برای هری پیش آمد که آیا برای دابی باید مقدار معجون را کم کردو به اندازه خودش داد اما ریموس به او این اطمینان را داد که اندازه هیچ تاثیری نخواهد داشت. ورد ها به قدری زیاد بودند که هری نمی توانست به خاطر بسپاردشان اما خوشبختانه ریموس همه چیز را مرتب کرده بود .

توجه و دقت زیادی باید می کردند و گرنه تمامی این مراحل را باید از اول انجام می دادند.

سرانجام عصر دیر وقت ، کارشان تمام شد. اکنون باید ده ساعتی صبر می کردند اما ، نه بیشتر از ده ساعت و دوازده دقیقه (برای هری این عجیب بود که

چه جوری این مطلب را فهمیده اند.)، تا آخرین ورد را اجرا نمایند. ریموس قبول کرده بود که شب در خانه میدان گریمولوند بماند در نتیجه صبح روز بعد می توانستند جادوی راز داری خانه را تمام کنند.

دابی در حالی که از هرچه جادو بود بیزار و خسته شده بود فریاد زد :

- عالیه ، فوب دابی به عالمه کار داره . دابی از آشپزخانه شروع خواهد کرد .  
و قبل از اینکه هر کدام از این دو جادوگر بتواند عکس العملی را نشان دهند ، دابی با یک پاق ناپدید شد ، انگار متی نمی خواست لمظه ای را با راه رفتن به هدر دهد.

- میدونی هری باید اقرار کنه که در این فصوص شک داشتیم . اما هر چه بیشتر در این فصوص فکر میکنم بیشتر به این نتیجه می رسم که دابی گزینه فوبیه.

و در حالی که گویی چیزی را به خاطر آورده ادامه داد:

- او واقعاً یک جن فونگی غیر عادیه . و من تنها یک جن فونگی دیگری مثل او دیدم ، اما این موضوع سالها قبل بر می گرده

- جدا او کی بود؟

- اوه اسم او دیزی بود. زمانی که من بچه بودم او جن فونگی عمه بزرگم بود. ما با عمه ام خیلی رابطه نزدیکی داشتیم و اغلب او را چندین بار در ماه می دیدیم . دیزی شگفت انگیز بود. به نظر می اومد او می تونه هر کاری را انجام بده. جن های فونگی حقیقتاً موجودات قدرت مندی هستند. من واقعا نمی دونم اگه تعداد بیشتری از آنها آزاد بودند چه اتفاقی می افتاد یا اگه آنها به نوعی قادر بودند که جادویشان را بشکنند. آنها یک عالمه موضوع برای شکایت کردن دارند ، مگه نه؟ و من مطمئن نیستم که جامعه جادوگری در صورت شورششان بتواند آنها را سرکوب و کنترل کند. ریموس در حالی که به فکر فرو رفته بود ادامه داد :

- فوشبختانه طبیعت آرامشان مخالف هر گونه تلاشی برای از بین بردن این جادوه . اگه با آنها فوب برافورد شود ، آنها از اینکه در خدمت جادو گران باشند راضی و فرسند خواهند بود.

- با تو موافقم ریموس. سوال اصلی که برای من به وجود آمده اینه که چرا بعضی جادو گران با آنها مانند نجاست رفتار می کنند. به عنوان مثال بین مالفوی با دابی سالها چه جور رفتار می کرد. یعنی آنها نمی دونند که نباید شیر ففته را بیدار کنند؟

صبح روز بعد زمانی که هری از خواب برخاست صبحانه فوش مزه ای را روی میز برای خود و ریموس آماده دید. و در حالی که مشغول خوردن بهترین صبحانه ای بود که در طول تابستان داشت فکر کرد " باید اقرار کنم که داشتن یک جن خونگی دارای مزایای زیادی هم هست." در پیروت درایو اگرچه به او به اندازه کافی غذا داده می شد اما وی هیچ گاه به غذا فکر نمی کرد و باور کرد که فراموش کرده غذا خوردن چقدر می تواند لذت بخش باشد. ریموس هم از غذایش لذت برد و هری مطمئن بود که وی به ندرت این امکان را بدست می آورد که از غذایی این چنینی لذت ببرد.

ریموس دائم ساعتش را چک می کرد. باید مطمئن می شدند که زمان را برای تکمیل جادوی راز داری از دست نمی دهند و سرانجام او اعلام کرد که زمان مناسب فرا رسیده است. آنها از پله ها بالا رفتند و به اتاق نشیمن بازگشتند شاید واقعاً نیازی به این کار نبود، آنجا تنها برای انجام اعمال رسمی تر و مناسب تراز آشپزخانه به نظر می رسید.

ریموس در حالی که آنها را به اندازه ۲ پا از هم دور می کرد دستور داد:

- فوب هری تو اینجا بایست و تو دابی ، بیا اینجا . هری دست خودت را روی سر دابی بذار و دست دیگرت را روی مبل . فقط باید چیزی از خانه باشه مبل هم این کار را می کنه. دابی تو هم دستت را روی مبل بذار .  
و برای آخرین بار به ساعت خود نگاه کرد. با زدن دو ضربه سریع چوب جادو و آخرین ورد ها ، هری احساس سرگیجه و افتادن بهش دست داد . او به دابی و مبل تکیه داد و بعد از چند دقیقه تعادل خود را به دست آورد. شاید برای اولین بار یک جن فونگی رازدار کسی شده بود . و برفلاف دابی ، هری احساس غرور می کرد.

هری در حالی که دست پروفیسور سابق خود را می فشرد گفت :

- فیلی ممنون ریموس . اصلا فکرش را هم نمی کردم که اینقدر پیچیده باشه ولی الان راحت شدم. دابی تو به هیچ کس آدرس خانه منو نخواهی گفت مگر اینکه من اجازه اش را بدم . متوجه شدی؟

- بله هری پاتر. دابی به هیچ کس شماره خانه را نخواهد گفت .

- فوب فکر می کنم می تونی از الان شروع کنی . برو جلو و آدرسو به

ریموس بگو. به او بگو خانه هری پاتر شماره ۱۷ میدان گریملوند

است.

دابی رو به ریموس کرد و با بهترین حالتی که می توانست تکرار کند گفت

- فانه هری پاتر شماره ۱۷ میدان گریملوند است .

ریموس در حالی که لبفند میزد و دستش را روی شانه جن فونگی قرار می

داد گفت:

-به نمو امسن کارش را انجام خواهد داد . تو به بهترین وجه اداش کردی

دابی به آرامی در حالی که به نظر می رسید چیزی نمانده که از هیجان زیاد

به گریه بیافتد تعظیمی تشکر آمیز انجام داد. او به هر دو نفر لبفندی زد و

صدای باقی غیب شد ، شاید سری به آشپز فانه زد که ظرف ها را بشوید.

ریموس شروع به نصیحت کردن هری کرد :

- یادت باشه هری ، هیچ چیزی کامل نیست حتی جادوی راز داری . ممکنه

تو اینجا به اندازه هر جای دیگه ای در امنیت باشی اما باید در همه وقت

آگاه و آماده باشی. تو فودت مثل من میدونی که تعداد زیادی فواستار

مرگت هستند. بنابراین خیلی مراقب فودت باش.

هری در حالی که به ریموس کمک می کرد تا وسایلش را جمع کند قول داد

تا مواسش را جمع کند. زمانی که ریموس در حال فارچ شدن بود ، هری او

را متوقف کرده و به او گفت :

- ریموس من دلہ می فواد سری بہ گودریک ہالو بزنہ . و دامبلدور ہم  
گفتہ کہ من باید بہ آنجا برہ آن ہم دقیقا روز تولدہ . فکر میکنی می  
تونی منوبہ اونجا ببری ؟ من نمی دونم کجا ست.

با اینکه چشمهای ریموس تعجب او را نشان می داد اما لبخندی زده و  
گفت :

- متما ہری . ما صبح روز تولدت بہ آنجا فوایم رفت . البتہ بہت ہشدار  
میدہ کہ چیز زیادی برای تماشا وجود ندارہ.

و زمانی کہ ہری سرش را با موافقت تکان داد وی پا بہ درون آتش نہادہ  
و با گردشی غیب شد.

ہری متفکرانہ با خود گفت :

- فیلی زود من بہ بارو میرہ ، و جینی را فوایم دید.

و با اینکه از فوشمالی خودش مطمئن نبود اضطرابش را کاملا احساس می  
کرد.

مترجمان : امسان ، مہزنوش

کاری از انجمن مترجمان جوان